

# تفسیر سورهٔ فیل (جلسه دوم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۴۰۰/۰۲/۱۰

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

**أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ (۲) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (۴) فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ (۵)**

عرض سلام و ادب دارم خدمت همه عزیزان، دوستان و اساتید بزرگوار.

در جلسه قبل درباره سوره فیل نکاتی عرض شد. بله عرض کردیم که درباره مُفَادِ کَلِمَى این سوره دو دیدگاه اساسی وجود دارد: یک دیدگاه رائج و مشهور است و آن دیدگاه این بود که واقعا خداوند متعال به طور خارق العاده پرندگانی را فرستاد به سَرِّ آن لشگری که قرآن از آن تعبیر می کند به اصحاب فیل ولی روایات و تاریخ می گویند که آن لشگر، لشگر ابرهه بوده و آن پرندگان با سنگ های ریزی که در منقار و پایهای خودشان داشتند آنها را پرتاب می کردند به سمت لشگر ابرهه و این سنگریزه ها به هر جای بدن آنها که می خورد آن را هم می سوزانید و هم شکافت می داد و اسباب مرگ آنها را فراهم کرد.

و قرآن از این حادثه به عنوان یک امر خارق العاده یاد می کند؛ به عنوان یک معجزه یاد می کند؛ نه به معنای اصطلاحی و این را حجت قرار داده بر علیه مشرکان که شما دیدید و مشاهده کردید که خداوند متعال لشگر ابرهه را که آمده بود هم کعبه را و هم مکه را و هم زندگی شما را نابود کند، چگونه خداوند متعال بر چشم بر هم زدنی آن لشگر با عظمت را با پرندگانی از بین برد و نابود کرد و شما را از شر آن لشگر نجات داد.

همان خدایی که لشگر ابرهه را از بین برد و زندگی دوباره، معیشت دوباره به شما قریشیان داد، همان خدا این قرآن را نازل کرده و این پیامبر را فرستاده پس باید از او اطاعت کنید و ایمان بیاورید.

عرض شد که برخی از قرآن پژوهان و مفسران معاصر دیدگاه دیگری دارند من جمله شیخ محمد عبده رئیس دانشگاه الازهر بود در عصر خودش، برخی از شاگردان ایشان مثل مراغی و رشید رضا و دیگران و برخی از روشنفکران مسلمان خودمان در ایران که آنها هم دیدگاه های مشابهی ارائه کردند به دلایلی که بعدا عرض می کنیم. دیدگاه عبده را در جلسه قبل عرض کردیم و اشکال و نقدهایی که بر ایشان وارد بود را عرض کردیم. یک نکته دیگری می ماند و آن هم ان شاءالله در ادامه عرض می کنیم.

## تفسیر مرحوم سحابی

مرحوم **یدالله سحابی** هم یک تفسیری دارند. ایشان مستحضر هستید که از زمین شناسان صاحب نام بودند و در واقع پژوهش های فراوانی در این حوزه داشتند، صاحب نظر بودند و فعالیت های دینی و قرآنی هم در عصر خودشان داشتند در حوزه قرآن و تفسیر قرآن هم ورود کردند، نوشته هایی دارند، کتابی دارند. از جمله درباره این سوره اظهار نظر کردند و ایشان هم مُفادّ این سوره را نپذیرفتند و به گونه دیگری تفسیری کردند.

ایشان معتقدند که طبق بررسی هایی که من کردم کوه های اطراف مدینه و اطراف مکه همه در اثر آتش فشان هایی که در طول هزاران سال پدید آمده بود این در واقع کوه های اطراف مکه از این جنس بوده و این کوه ها در زمانی که ابرهه حمله کرده به مکه فوران کرده و این لشگر ابرهه در اثر فوران این آتشفشان ها بوده که از بین رفته است و نتوانستند به مکه حمله بکنند. نه اینکه واقعا پرنده هایی آمده باشند و این پرندگان با سنگریزه هایی به طور خارق العاده لشگر ابرهه را از بین برده باشند.

## تفسیر مرحوم محمد تقی شریعتی

برخی از روشنفکران دیگر هم باز نظرات مشابهی دارند، سعی کردند بین دیدگاه مشهور و این دیدگاه روشنفکران جمع بکنند، یک نظر جمعی ارائه کنند؛ مثل مرحوم **محمد تقی شریعتی**، پدر مرحوم دکتر علی شریعتی در تفسیر نوین شان سعی کردند بین دیدگاه مشهور و دیدگاه مفسران جمع بکنند.

ایشان نوشته که بله این پرنده ها سنگریزه هایی را برداشتند ولی آن سنگریزه ها آلوده به بیماری بوده است؛ در واقع آلوده به بیماری **وَبَا** بوده است و این سنگریزه ها که به بدن این لشگر می خورد، اینها دچار بیماری وبا شدند و در اثر این بیماری مردند؛ نه اینکه این خود سنگریزه ها علت مرگ این لشگر بوده باشد.

خواسته یک جوری، به نوعی بین دیدگاه عبده و دیدگاه مفسران دیگر مثل مرحوم علامه و دیگر مفسران جمع بکند، که هم دیدگاه مشهور را در نظر داشته باشد و هم دیدگاه مفسرانی مثل عبده را.

## مناقشه در این تفاسیر

خُب به دیدگاه ایشان کاری نداریم چون خیلی فاصله نگرفتند از قواعد تفسیری؛ آلا اینکه ادعای بدون دلیل کردند. قرآن کریم نمی فرمایند که این سنگریزه ها آلوده بود، می فرماید حِجَارَةٌ مِنْ سِجِّيلٍ؛ اینها سنگریزه هایی بودند از سِجِّيلٍ. اما دیگر اشاره نمی کند که اینها باعث بیماری شدند و مرگ آن لشگر بر اثر بیماری بود. اگر چنین چیزی بود باید در آیات قرآن به آن اشاره می کرد.

چون قول الهی قول فصل است، قول حق است، قول فصل قولی است که یک موضوع را به طور کامل تبیین بکند و روشن بکند. درست نیست عامل مرگ آن لشگر بیماری بوده باشد؛ ولی خداوند متعال عامل بیماری را خود سنگریزه ها تعریف کرده باشد و معرفی کرده باشد. این نشان می دهد که بین این آیات قرآن و واقعیت همخوانی کامل وجود ندارد و این از قرآن کریم به دور است که قرآن می فرماید من قول حق هستم، صادق ترین قول ها من هستم، اقوال ترین و محکم ترین قول ها، قول خداست. و اگر که این مرگ در اثر بیماری بوده باشد و قرآن بفرماید در اثر پرتاب سنگ ها بوده باشد، دیگر نمی شود چنین قولی را أَصْدَقُ قِيْلًا نامید و امثال آن.

دیدگاهی هم که آقای سبحانی مطرح کردند خیلی با ظواهر آیات فاصله دارد. قرآن کریم می فرماید پزندگانی آمدند و واژه طَیْرٍ در قرآن کریم معنایش روشن است. جلسه قبل عرض کردیم حدود ۲۰ بار به کار رفته در همه این موارد به معنای پرنده به کار رفته است. پزندگانی که پرواز می کنند و حیات دارند.

و واژه تَرْمِيهِم در این سوره هست؛ یعنی اینها (این پزندگان) پرتاب می کردند آن سنگریزه ها را. اگر در واقع در اثر فوران آتشفشان یا امثال اینها بوده باشد این باید در قرآن کریم به گونه ای دیگری اشاره میشد و بیان می شد. نکته ای که این مفسران از آن غفلت کردند این است که این تفسیری که مشهور ارائه کردند، اینکه می گوئیم مشهور؛ یعنی اکثر قریب به اتفاق مفسران چه در شیعه و چه در اهل سنت، این با آیات دیگر هم مؤید دارد و تایید می شود بر خلاف دیدگاه عبده و دیگر مفسران معاصر.

خداوند متعال در قرآن کریم داستان عذاب شدن قوم لوط را در سه جای از قرآن در سه سوره بیان کرده است. یکی از آن سوره ها، سوره ذاریات هست آیه ۳۲ تا ۳۴ سوره ذاریات. می فرماید: قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ. می دانید که حضرت لوط در واقع پیامبر بود ولی او پیامبر در واقع تبعی بود، پیامبر آن عصر حضرت

ابراهیم بود. حضرت ابراهیم پیامبر اوالعزم بود. فرشتگان موقعی که می خواستند قوم لوط را هلاک بکنند، آمدند خدمت حضرت ابراهیم گزارش دادند، خبر دادند که ما می خواهیم این قوم را هلاک بکنیم. چگونه هلاک بکنیم؟

لُنرْسِلْ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ؛ ما می خواهیم سنگی از طین بر آنها بفرستیم. سنگ هایی از طین، طین یعنی خاکی که با آب مخلوط شده باشد، گل شده باشد، حالا یا گل خشک یا گلی که تر باشد را به آن می گویند طین. این ملائکه به حضرت ابراهیم گفتند ما این قوم را می خواهیم با سنگ هایی که از گل درست شده است آنها را از بین ببریم، هلاک کنیم.

مُسَوْمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ؛ این سنگریزه ها و این سنگ هایی که می خواهیم پرتاب بکنیم به قوم لوط و آنها را از بین ببریم اینها علامت گذاری شده اند در نزد خداوند متعال و اینها علامت دارند، هر کدام از این سنگ ها علامت دارند که این را بعد عرض می کنیم.

در سوره هود آیه ۸۲ دوباره این مساله بیان شده: فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنضُودٍ. مُسَوْمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٍ؛ در سوره هود دوباره ماجرای عذاب قوم لوط را بیان می کند و می فرماید ما سنگریزه هایی به صورت باران و به شدت باران بر سر قوم لوط فرود می آوریم. در آنجا فرمود ما ارسال می کنیم، ملائکه ارسال می کنند و در این سوره هود فرمود به صورت باران، باران شدید، این سنگریزه ها را که از سِجِّيل هست می فرستیم بر سر این قوم و این قوم را هلاک می کنیم. مِنْ سِجِّيلٍ مَنضُودٍ، مَنضُود یعنی مُرْتَب؛ یعنی نظم دار، یعنی سنگریزه ها به طور مرتب و منظم فرود می آیند بر سر قوم لوط و آنها را از بین می برند.

در سوره حجر دوباره همین ماجرا ذکر شده و در مورد ماجرای هلاک قوم لوط می فرماید: فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ؛ ما این سنگریزه ها را به صورت باران بر سر این قوم ریختیم. در سه سوره ماجرای عذاب الهی و هلاک قوم لوط آمده است. ملاحظه می فرمایید که در هر سه سوره حِجَارَة هست، در دو سوره می گوید حِجَارَة مِنْ سِجِّيل، در یک سوره می فرماید حِجَارَة مِنْ طِين.

این آیه ای که می گوید **حجاره من طین می شود مفسر آیتی** که می گویند **حجاره من سجیل**؛ چون قوم حضرت لوط یک بار عذاب شدند. یک جا می گوید سنگریزه هایی از گل، یک جا می گوید سنگریزه هایی از سجیل. معلوم می شود که **مُرَاد از سجیل همان سنگِ گل است** همان که مرحوم علامه طباطبایی و دیگران فرمودند. سنگ هایی که از گل درست شده باشد و سفت شده باشد. پس **سجیل یعنی سنگِ گل**. ما سنگِ گل فرستادیم و آن وقت **مُسَوِّمَه عِنْدَ رَبِّكَ** که این سنگریزه ها در واقع علامت دارند در نزد خداوند؛ یعنی در علم الهی مشخص شده چه تعداد سنگریزه بر سر قوم لوط ریخته شود و هر سنگریزه بر کدام یک از افراد قوم لوط فرود بیاید؛ یعنی هر سنگی **مُعین** شده باشد که به بدن کدام یک از افراد قوم لوط بخورد و او را از بین ببرد. این سنگریزه ها نام دار بودند، نشان دار بودند. یعنی خطا در کار نبود همان سنگی که باید به زید بخورد و او را از بین ببرد، همان سنگ می خورد و نه سنگ دیگری و همان سنگی که باید به عمر بخورد همان. این می خواهد خارق العاده بودن این حادثه را بیان بکند، نظم و انتظام عجیب و غریب این حادثه را بیان بکند.

**خُب** همین حادثه هم درباره اصحاب ابرهه آمده است، اصحاب فیل آمده است. آنجا می فرماید **تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ** پس حجاره من سجیل؛ یعنی آن سنگریزه هایی که از گل درست شده است؛ به دلیل آن آیه که فرمود **حِجَارَةٌ مِنْ طِينٍ** از گل درست شده باشد.

موقعی که این آیات به روشنی بیان می کنند و روشن می کنند که حجاره من سجیل یعنی سنگریزه ای که از گل خشک درست شده باشد، دیگر دلیلی ندارد ما بگوییم که نه، آن فوران آتشفشان بوده یا گرد و خاکی بوده است که پای پشه ای چسبیده و آن آمده روی بدن لشگر ابرهه نشسته و بعد این منجر به بیماری و هلاکت آنها شده باشد.

### سبب تکرار قصص قرآنی

نکته ای که می خواستم عرض بکنم این است که بعضی وقت ها می گویند که چرا خداوند متعال یک داستان را چند بار در قرآن ذکر کرده است و این باعث تکرار می شود، **خُب** این داستان را یکبار ذکر بکند؟ اینجا روشن می شود که قرآن کریم اگر یک داستان را در سه سوره، چهار سوره بیان می کند در هر سوره اصل داستان

را می گوید و با یک نکته یا نکاتی اضافی که مرتبط با همان سوره است. بنابراین ما تکرار در واقع به این معنا نداریم.

یکجا فرمود **حجاره من سجیل** در داستان قوم لوط. یکجا فرمود **حجاره من طین**، یکجا فرمودند **مسومه** نامگذاری شده است. یکجا فرمود ملائکه این سنگریزه ها را فرستادند. یکجا گفت ملائکه فرستادند به صورت باران. یعنی یکجا خواست بگوید کارملائکه بوده و یکجا خواسته شدت و کیفیت این سنگریزه ها را بیان کند که به صوت باران شدید بوده است. یکجا خواسته بگوید این سنگریزه ها همان طوری قُطره ای از آسمان فرود نیامدند، هر سنگریزه ای معین شده بود است که به کدام یک از افراد قوم لوط بخورد و او را از بین ببرد.

### تفاوت در عذاب قوم لوط و اصحاب فیل

در سوره فیل هم همینطور، قرآن کریم می خواهد بفرماید که این امر خارق العاده ای بوده و پرندگانی بودند، این پرندگان به این شکل قوم ابرهه را، لشگر ابرهه را از بین بردند. متتهی درباره عذاب قوم لوط می گوید غیر از ملائکه اشاره نکرد که آیا اسباب طبیعی در این میان مثل پرنده ای یه چیزی در میان بوده است یا نبوده است؟ قطعاً اگر پرندگانی در میان بودند آن را بیان می کرد.

اما در داستان قوم ابرهه و در سوره فیل می فرماید پرندگانی ما فرستادیم. شاید راز اینکه در این ماجرا پرندگان واسطه عذاب لشگر ابرهه شدند و در داستان قوم لوط اینگونه نبوده است به خاطر این باشد که اصحاب فیل و ابرهه چون فیل آوردند یک حیوان در واقع قوی ای و یک حیوانی که جُثّه و اندام خیلی بزرگی دارد، آوردند که با این اندام بزرگ و این هیكل و این وزن این فیل ها کعبه را خراب بکنند. قرآن می فرماید که ما با این پرنده معمولی و با یک پرنده ریز نقش آمدیم و این لشگر را با فیل هایشان و با همه اسباب و ابزار آلات جنگی شان از بین بردیم.

### تفسیر آیه پنجم

در ادامه هم می فرماید که **فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ**؛ آن پرندگان سنگریزه ها را فرستادند و آنها را از بین بردند و لشگر ابرهه مانند **عَصْفٍ مَّأْكُولٍ** شد.

## عَصْفِ مَأْكُولٍ

**عصف یعنی زراعت خشک شده.** زراعتی که یعنی آن برگی که یا آن دانه ای که یا هسته ای که از درون خورده شده باشد و از درون پوک شده باشد یا موربانه آن برگ را خورده باشد به آن می گوید کعصف ماکول مثل زراعتی که خورده شده و ریز ریز شده باشد.

در واقع می خواهد بگوید اینها مانند هسته ای که مغز نداشته باشد بر روی زمین افتادند. یک جسدهای بدون روح شدند. فقط بدنشان بود، دیگر روح و حیات از اینها گرفته شد.

## مرحله دوم تحلیل تاریخی سوره

این در واقع تاملی بود در آیات این سوره، یکی دو تا نکته تاریخی هم هست از روایاتی در این زمینه هست این بحث تاریخی را هم عرض کنیم خدمت شما انشاءالله وارد بحث بعدی بشویم.

**ابرهه حاکم یمن بود** که اراده کرد بیاید مکه را و کعبه را از بین ببرد. **خُب ابرهه اهل حبشه بود** ولی زمانی که پادشاه یمن که در آن زمان ملوک حمیر (پادشاهان یمن) در واقع فرمانروایی می کردند در یمن و یهودی بودند، آخرین پادشاه حمیر حمله ای کرد به اطراف یمن یعنی به نجران. در آنجا مسیحیان بودند و همه مسیحیان را از بین برد و قتل عام کرد.

پادشاه حبشه تصمیم گرفت که حمله بکند به یمن و یمن را تحت سلطه خودش در بیاورد؛ چون آنها (اهل نجران) مسیحی بودند و در دفاع از مسیحیت پادشاه حبشه تصمیم گرفت که حمله بکند. یک لشگر عظیمی سمت یمن فرستادند و آنها یمن را محاصره کردند، هفت سال جنگ بین این لشگر حبشه و آن پادشاه حمیر که حاکم بر یمن بود و یهودی بود طول کشید تا اینکه آن پادشاه شکست خورد و لشگر نجاشی یمن را تصرف کرد.

فرمانده اصلی آن لشگر شد پادشاه یمن و دست نشانده پادشاه حبشه. معاون آن لشگر ابرهه بود. ابرهه می گویند چون فرد بسیار جاه طلبی بود با یک حيله و نیرنگی آن فرمانده و آن حاکم معین شده را از بین برد و خودش شد حاکم و پادشاه یمن و پادشاه حبشه تصمیم گرفت لشگری بفرستد دوباره تا ابرهه را از بین ببرد. ابرهه یک مالیات خیلی زیادی پرداخت کرد و هدایای بسیار زیادی برای پادشاه حبشه فرستاد و از او خواست که او را



منصوب بکند به عنوان حاکم یمن و او هم پذیرفت. ابرهه شد حاکم یمن با این دسیسه ای که کرد و حاکم قبلی را از بین برد.

بعد برای اینکه در واقع یمن را یک رونقی بدهد و توجه مردم را به سمت یمن جلب بکند ممنوع کرد و اعتراض می کرد و ممانعت می کرد از اینکه مردم به سمت مکه بیایند و برای زیارت کعبه به مکه بیایند. این طرحش که نگرفت یک کعبه ای ساخت در یمن و به مردم و اعراب اطراف می گفت خُب شما اگر می خواهید برای زیارت کعبه به مکه بروید من یک کعبه ساخته ام برای شما همینجا بیایید طواف بکنید و همینجا بیایید زیارت بکنید و نیازی نیست که شما به مکه بروید.

این حيله و ترفند ابرهه هم نگرفت تا اینکه تصمیم گرفت برای اینکه اقبال و توجه مردم را از مکه از بین ببرد تصمیم گرفت که به مکه حمله بکند و کعبه را از بین ببرد. عمده دلیلی که می شود که برای حمله ابرهه به مکه و کعبه در نظر گرفت به نظر من همین است. که دید مردم یک توجه ویژه ای در شهرها و کشورهای اطراف به مکه دارند و آن یک رونق اقتصادی پیدا کرده، یک شاهراه تجاری شده است و خواست به این طریق اقبال مردم و توجه مردم را به مکه از بین ببرد و به سمت یمن جلب بکند.

البته دلایلی دیگری هم مورخین گفته اند. در برخی از روایات هم آمده است؛ اما آن دلایل خیلی قانع کننده نیست و خیلی موجه به نظر نمی آید. مثلاً می گویند یک کاروانی از قُریش آمد به یمن برای تجارت و اینها نزدیک یا داخل یک کلیسای اسکان داده شدند. در آنجا در اثر بی احتیاطی که این کاروان کرد کلیسا آتش گرفت و ابرهه عصبانی شد گفت به نصرانیتیم قسم من حمله می کنم به مکه و کعبه را از بین می برم.

یا می گویند یک فردی از افرادی که از حجاز آمده بود و یا از اطراف مکه آمده بود به یمن در آنجا در آن کلیسا قضای حاجت می کند و ابرهه مطلع می شود و باز قسم می خورد به خاطر این اهانتی که تو به کلیسا کردی من می آیم کعبه و مکه را از بین می برم.

اینها خیلی به نظرم قانع کننده نیست و آن نکته اساسی همین است که می خواهد این اعتبار و شرافت و عظمت کعبه را به عنوان خانه خدا که حضرت ابراهیم منادی دین توحید و دین حنیف بود و ساخته و مورد توجه مردم قرار گرفته آنها را از بین ببرد و به سمت کعبه ای که خودش ساخته یا آن مذهب و دینی که خودش در نظر دارد مردم را به آن متوجه بکند.

در هر صورت لشگر عظیمی را به حرکت در آورد. آمد تا سه فرسخی مکه. در آنجا أطراق کرد و مقدمات لشگر را به اصطلاح واحد پشتیبانی و تدارکات را فرستاد گفت شما بروید در مکه و یا در نزدیکی مکه آنجا خیمه ها را برپا بکنید، آشپزخانه و اینها را برپا بکنید تا ما بیاییم و مستقر بشویم. این بخش از لشگر که به سمت مکه رفت در میان راه به هر گله ای از گوسفند و گاو و شتر که برخورد میکرد آنها را غصب می کردند، به نفع لشگر غصب می کردند. از جمله ۲۰۰ تا از شتران حضرت عبدالمطلب علیه السلام را هم غصب کردند.

مردم قریش موقعی که شنیدند لشگر ابرهه نزدیک مکه شده رفتند بالای کوه های مکه، لشگر را که دیدند آن گستردگی لشگر و عظمت لشگر یک وحشت عجیبی در دل مردم مکه ایجاد کرد و هم دست زن و بچه ها و اینها را گرفتند و مکه را ترک کردند. بر اساس نقلی می فرمایند که حضرت عبدالمطلب علیه السلام به مردم مکه گفت نمایند در مکه و شما اگر در مکه بمانید شما از بین می روید و شما بروید. در واقع او سفارش کرد که مردم شهر را ترک بکنند ولی خودش در مکه ماند و در مسجد الحرام ماند.

حضرت عبدالمطلب در آن زمان کلیددار کعبه و پرده دار کعبه بود. می گویند حضرت عبدالمطلب موقعی که مردم رفتند و تنها ماند رفت در مقابل درب کعبه قرار گرفت دست هایش را به دو ستون کعبه قرار داد و اشعاری خواند، دعایی کرد. عرض کرد که **لَا هُمْ أَنْ الْمَرْءَ يَمْنَعُ رَحْلَهُ فَاَمْنَعُ رِحَالِكُمْ (جلالک) لَا يَغْلِبُوا بِصَلْبِهِمْ وَمِحَالِهِمْ عَدُوًّا مِحَالِكَ لَا يَدْخُلُوا الْبَلَدَ الْحَرَامَ إِذَا فَأَمْرٌ مَا بَدَأَ لَكَ** : خدایا هر کسی از هر چیزی که دارد دفاع می کند تو هم از خانه ات که مظهر جلال توست دفاع کن؛ این لشگر ابرهه نباید با صلیبهایشان و با کعبه قلبی شان به کعبه تو حمله بکنند و حرمت کعبه تو را از بین ببرند نباید اینها این کار را بکنند.

؛ عرض کرد که این لشگر نباید داخل این شهر حرام بشوند این نظر من است نظر عبدالمطلب است. اما خدایا به هر جور که می دانی تصمیم بگیر. و هر جور که صلاح می دانی اقدام کن و هر چه اراده کنی همان می شود. هر چه بخواهی همان محقق می شود.

در واقع ببینید اوج توحید است هنوز اسلام نیامده، قرآن نیامده، اوج توحید را در واقع در این دعا بیان کرد که خدایا اینها کافرند و دارند حرمت کعبه را از بین می برند. نباید داخل کعبه تو بشوند. تو اینها را از بین میبری اگر بخواهی. می توانی و اینها از بین می روند. به عبدالمطلب خبر دادند که ۲۰۰ تا از شترهای تو را لشگر ابرهه گرفته است. همین که شنید تک و تنها به سمت اردوگاه ابرهه رفت و وارد اردوگاه که شد آن پیشکار ابرهه،

عبدالطلب را می شناخت. دربان و پیشکار عبدالطلب را می شناخت و رفت داخل به ابرهه گفت که بزرگ قریش آمده که تو را ببیند.

عبدالطلب کسی است که انسان ها را در شهر اطعام می کند و اکرام می کند و وحشیان را در کوه ها اطعام می کند. می خواست به ابرهه بگوید فرد عظیمی است، کریمی است، با شرافتی است که قصد ملاقات کرده است. ابرهه گفت بگو داخل بشود. عبدالطلب علیه السلام هم داخل شد. بنابر نقلی که روایات دارند و تاریخ، حضرت عبدالطلب هم تنومند بوده و هم خوش هیكل بوده و هم خیلی زیبا بوده، زیباروی بوده است.

چشم ابرهه که به حضرت عبدالطلب افتاد مبهوت اُبّهت و وقار و آن شرافت حضرت عبدالطلب شد. لذا راضی نشد که عبدالطلب روی زمین بنشیند و او روی تختش بنشیند. از طرفی هم راضی نشد عبدالطلب کنار خودش در روی تخت بنشیند. بلاخره پادشاه بود برای حمله آمده بود. و به همین خاطر می گویند ابرهه آمد کنار عبدالطلب به احترام حضرت عبدالطلب نشست به خاطر آن اُبّهتی که حضرت داشت.

بعد به حضرت عبدالطلب عرض کرد که خب تو چی میخوای، چه حاجتی داری؟ حضرت عبدالطلب گفت سربازهایت ۲۰۰ شتر را از من غصب کردند آدمم شترهایم را پس بگیرم. ابرهه به حضرت گفت که من اول که تو را دیدم خیلی شیفته ات شدم. شیفته آن جلال و آن هیبت و در واقع شمایلت شدم اما تقاضایی از من کردی که تو را از چشم من انداخت. خلاصه به ذهنم آمد که خیلی آدم به تعبیر ما حقیری هستی، کوچکی هستی.

عبدالطلب گفت چرا، چرا چنین فکری کردی؟ گفت به خاطر اینکه من آدمم خانه خدای تو را از بین ببرم. خانه عزت و شرف و فضیلت شما اعراب را از بین ببرم و نابود کنم تو درباره خانه دینی ات و درباره کعبه سخن نمی گویی، چیزی از من درخواست نمی کنی ولی از شترهایت دفاع می کنی و شترهایت از من می خواهی، ولی از کعبه دفاع نمی کنی؟

عبدالطلب علیه السلام فرمود که من موظف هستم به حفظ مال خودم، شترها مال من است و من هم موظفم که از اموال دفاع بکنم و حفاظت کنم. کعبه هم صاحبی دارد، ربّی دارد. او اگر بخواهد از عهده صیانت و حفاظت از خانه اش برمی آید و حفاظت از خانه خدا بر عهده من نیست.

می گویند ابرهه مرعوب این سخن شد. بلافاصله بدون درنگ به پیشکارش گفت شترهای این آقا را بدهید برود. شترهای حضرت عبدالمطلب را دادند و آمد. می گویند این گفتگو پخش شد بین لشگر و یک ترس و وحشتی در دل لشگر به امر خدا و اذن الهی ایجاد شد. در لحظه طلوع آفتاب هم پرنده ها گروه گروه آمدند هر پرنده ای هم سه سنگریزه همراه داشت. آن را بالای سر لشگر که قرار می گرفتند پرتاب می کردند. این گروه می رفتند گروه بعدی می آمدند و هر سنگریزه ای به هر جای بدن این لشگر و این مردم که می خورد در واقع هم می سوزانید و هم او را پاره می کرد، جراحی عمیقی ایجاد می کرد. گروه زیادی از لشگر ابرهه همانجا کشته شدند. گروه دیگری با بدن های مجروح فرار کردند و می گویند اکثر قریب به اتفاق آنهایی هم که فرار کردند در میانه راه مُردند. خب ابرهه هم جراحات هایی برداشت و با همان جراحات ها به سمت یمن رفت. در یمن بدنش متورم شد و در همانجا هم مُرد.

می گویند علت اینکه خود ابرهه در مکه نمرود و با جراحی رفت یمن و در آنجا بلافاصله مرد برای اینکه یک عبرتی باشد برای اعراب و یمنی هایی که نیامدند ماجرا را ببینند. آنجا ابرهه را با آن عظمت و با آن شکوه ببینند که به چه وضع آسفباری دچار هلاکت شده بود.

این ماجرای ابرهه که قرآن کریم از آن با تعبیر اصحاب فیل یاد کرده است، به صراحت دلالت دارد که لشگری با فیل حمله کردند برای از بین بردن کعبه و خداوند متعال به طور خارق العاده آنها را از بین برد. نکته دیگر این است که بعضی از مستشرقان ادعا دارند که چنین چیزی درست نیست. حالا نمی دانیم برای چی چنین ادعایی دارند. شاید می خواهند بگویند که اینطور نیست که ابرهه به خاطر اینکه مسیحی بود و برای تبلیغ مسیحیت بخواهد بیاید مکه و کعبه را از بین ببرد منکر وجود چنین واقعه و حادثه ای شدند. دلایلی هم برای خودشان ذکر کردند به نظرم دیگه خیلی مهم نباشد آن حرف های آن ها که بخواهیم بحث بکنیم در مورد این که آیا اینطور بوده یا اینطور نبوده.

با توجه به صراحت این سوره و روایاتی که داریم و نقل های تاریخی، این اشکالات و این نقدها خیلی قابل توجه نیست. اگر چنین حادثه ای اتفاق نمی افتاد و این لشگر حمله نمی کرد و از بین نمی رفت موقعی که این سوره فیل نازل می شد خود مشرکان قریش اعتراض می کردند می گفتند کدام لشگر؟ لشگری در کار نبوده، ابرهه ای در کار نبوده، پرنده ای در کار نبوده، کشتن و کشتاری در کار نبوده ما که مشاهده نکردیم.

ولی موقعی که این سوره نازل شد در واقع همه مشرکان قریش پذیرفتند، اعتراضی به مُفاد این سوره نکردند، نقدی نکردند و اصولاً سال حمله را و سال از بین رفتن لشگر را به عنوان سال تاریخ خودشان قرار دادند، عام الفیل را مبدا سال خودشان قرار دادند. از آن به بعد هر حادثه ای که اتفاق می افتد می گفتند دو سال بعد از واقعه عام الفیل یا پنج سال قبل از واقعه عام الفیل. مثلاً می فرمایند که وجود مقدس پیامبر اکرم در همان سال عام الفیل متولد شدند و از این تعبیرها.

آن مستشرقینی هم که می گویند چنین اتفاقی نیفتاده است، می گویند ابرهه حمله کرده است، اما به مکه حمله نکرده است و به سمت ایران حمله کرده و خواسته با پادشاه ایران بجنگد و آن هم در میانه راه وبایی وارد لشگر شد، لشگر مبتلا به این بیماری شد. منصرف از حمله و جنگ شد لذا برگشت به یمن، دیگه حمله دیگری در کار نبود. از این جور در واقع استشهادهایی دارند که خیلی قابل اعتماد نیست.